

## بررسی تأثیر نظریه یادگیری خودراهربر بر تدوین برنامه‌های درسی جامع

۱. ندا رضایی: دانشکده مدیریت آموزشی، واحد رشت، دانشگاه آزاد اسلامی، رشت، ایران
۲. یاسر محمودی\*: دانشکده مدیریت آموزشی، واحد رشت، دانشگاه آزاد اسلامی، رشت، ایران

### چکیده

این مقاله به بررسی تأثیر نظریه یادگیری خودراهربر بر تدوین برنامه‌های درسی جامع می‌پردازد. با استفاده از روش تحلیل توصیفی، ابتدا تاریخچه و مفاهیم اصلی نظریه یادگیری خودراهربر مورد بررسی قرار گرفت. سپس تأثیرات این نظریه بر طراحی برنامه‌های درسی، نقش معلمان، و فرآیند یادگیری دانش‌آموزان تحلیل شد. یافته‌ها نشان می‌دهد که برنامه‌های درسی مبتنی بر یادگیری خودراهربر می‌توانند به افزایش انگیزه، بهبود عملکرد تحصیلی، و توسعه مهارت‌های تفکر انتقادی و حل مسئله کمک کنند. همچنین، معلمان در این برنامه‌ها باید به عنوان تسهیل‌گران و راهنمایان عمل کنند. این مقاله همچنین به چالش‌ها و فرصت‌های پیاده‌سازی این نظریه در محیط‌های آموزشی اشاره دارد. در نهایت، پیشنهادهایی برای تدوین برنامه‌های درسی جامع و پژوهش‌های آینده ارائه شده است.

**واژگان کلیدی:** یادگیری خودراهربر، برنامه‌های درسی جامع، انگیزه درونی، خودتنظیمی، تفکر انتقادی

---

## مقدمه

یادگیری خودراهنبر به عنوان یکی از نظریه‌های مهم در حوزه آموزش و پرورش، نقش حیاتی در توانمندسازی فراگیران و افزایش کیفیت یادگیری ایفا می‌کند. این نظریه بر اساس این فرضیه است که یادگیری به‌طور مؤثرتر و پایدارتر زمانی رخ می‌دهد که فرد به عنوان یک عامل فعال و خودمختار در فرآیند یادگیری عمل کند (Knowles, 1975). یادگیری خودراهنبر به فراگیران امکان می‌دهد تا با تعیین اهداف یادگیری، انتخاب منابع مناسب، برنامه‌ریزی زمانی و ارزیابی پیشرفت خود، مسئولیت یادگیری خود را به عهده گیرند. این نوع یادگیری نه تنها باعث تقویت مهارت‌های تفکر انتقادی و حل مسئله می‌شود، بلکه موجب افزایش انگیزه درونی و بهبود عملکرد تحصیلی نیز می‌گردد (Caffarella & Barnett, 1994).

در دنیای امروز که اطلاعات به سرعت در حال تغییر و تکامل است، توانایی یادگیری مستقل و خودراهنبر از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. این توانایی به فراگیران کمک می‌کند تا در مواجهه با چالش‌های جدید و پیچیده، مهارت‌های لازم برای یادگیری مداوم و به‌روز کردن دانش خود را کسب کنند (Garrison, 1997). نظریه یادگیری خودراهنبر از دهه ۱۹۷۰ میلادی به یکی از موضوعات محوری در پژوهش‌های آموزشی تبدیل شده است و تحقیقات بسیاری نشان داده‌اند که این رویکرد می‌تواند به‌طور قابل توجهی به بهبود نتایج یادگیری کمک کند (Merriam, Caffarella, & Baumgartner, 2007).

این نظریه در سال‌های اخیر مورد توجه بیشتری قرار گرفته است، به‌ویژه در کشورهای در حال توسعه که به دنبال ایجاد سیستم‌های آموزشی پایدار و فراگیر هستند. در ایران نیز با توجه به نیاز روزافزون به ارتقای کیفیت آموزشی و آماده‌سازی دانش‌آموزان برای مواجهه با چالش‌های قرن بیست‌ویکم، یادگیری خودراهنبر به عنوان یک رویکرد مؤثر در طراحی برنامه‌های درسی مطرح شده است (کریمی، ۱۳۹۸).

با وجود مزایای قابل توجه یادگیری خودراهنبر، چالش‌های زیادی در پیاده‌سازی آن در سیستم‌های آموزشی وجود دارد. یکی از چالش‌های اصلی، تدوین برنامه‌های درسی جامع و کارآمد است که بتواند اصول و مبانی این نظریه را به‌طور مؤثر در ساختار و محتوای خود منعکس کند. برنامه‌های درسی جامع باید به گونه‌ای طراحی شوند که ضمن توجه به نیازهای آموزشی فراگیران، آنها را به سمت یادگیری مستقل و خودراهنبر سوق دهند (Zimmerman, 2002).

در حال حاضر، بسیاری از برنامه‌های درسی موجود در سیستم‌های آموزشی به‌گونه‌ای طراحی شده‌اند که بیشتر بر انتقال دانش از معلم به دانش‌آموز تمرکز دارند و فضای کافی برای بروز یادگیری خودراهنبر فراهم نمی‌کنند. این نوع برنامه‌ها معمولاً از رویکردهای سنتی تدریس پیروی می‌کنند که در آنها معلم نقش اصلی را در هدایت فرآیند یادگیری ایفا می‌کند و دانش‌آموزان به عنوان دریافت‌کنندگان منفعل اطلاعات عمل می‌کنند (Cohen, 2014). در چنین شرایطی، فرصت‌های کمی برای دانش‌آموزان وجود دارد تا مهارت‌های خودراهنبری خود را توسعه دهند و یادگیری به‌طور عمیق و مؤثری صورت گیرد.

در این راستا، بررسی تأثیر نظریه یادگیری خودراهر بر تدوین برنامه‌های درسی جامع به عنوان یک ضرورت آموزشی مطرح می‌شود. تحقیقاتی که به بررسی این موضوع پرداخته‌اند، نشان داده‌اند که برنامه‌های درسی که بر اصول یادگیری خودراهر بنا شده‌اند، می‌توانند به بهبود عملکرد تحصیلی، افزایش انگیزه و تقویت مهارت‌های یادگیری مستقل در دانش‌آموزان منجر شوند (Guglielmino, 2008). با این حال، نیاز به پژوهش‌های بیشتری در این زمینه وجود دارد تا بتوان بهترین رویکردها و استراتژی‌ها را برای ادغام یادگیری خودراهر در برنامه‌های درسی شناسایی کرد و به کار گرفت (Huang, 2013).

هدف اصلی این مقاله بررسی و تحلیل تأثیر نظریه یادگیری خودراهر بر تدوین برنامه‌های درسی جامع است. این پژوهش به دنبال آن است که با مرور و تحلیل مطالعات انجام‌شده در این حوزه، نشان دهد چگونه می‌توان اصول و مبانی یادگیری خودراهر را به‌طور مؤثر در طراحی برنامه‌های درسی به کار گرفت. در این راستا، مقاله سعی دارد تا با ارائه یک تحلیل جامع و انتقادی از پژوهش‌های موجود، نقاط قوت و ضعف برنامه‌های درسی فعلی را در پیاده‌سازی یادگیری خودراهر شناسایی کند و پیشنهادهایی برای بهبود این برنامه‌ها ارائه دهد.

### روش‌شناسی پژوهش

در مطالعه مروری حاضر، ابتدا مطالعات و پژوهش‌های پیشین مرتبط با نظریه یادگیری خودراهر جمع‌آوری و تحلیل شده است. این مطالعات شامل مقالات علمی، کتاب‌ها، پایان‌نامه‌ها، و گزارش‌های پژوهشی معتبر است که در حوزه یادگیری خودراهر و برنامه‌های درسی به نگارش درآمده‌اند. در انتخاب منابع، به کیفیت، اعتبار علمی و ارتباط مستقیم آنها با موضوع تحقیق توجه ویژه‌ای شده است. هدف از این مرور، شناسایی مفاهیم کلیدی، اصول و مبانی نظریه یادگیری خودراهر و همچنین بررسی نحوه تأثیرگذاری این نظریه بر تدوین برنامه‌های درسی است. در مرحله بعد، تحلیل محتوای این منابع انجام شده است. تحلیل محتوا به محقق کمک می‌کند تا با شناسایی و استخراج موضوعات و مضامین اصلی، به درک عمیق‌تری از تأثیرات یادگیری خودراهر بر تدوین برنامه‌های درسی جامع دست یابد. این فرآیند به محققان این امکان را می‌دهد که با ترکیب و تحلیل یافته‌های پیشین، به نتایج قابل استناد و جامعی دست پیدا کنند. در این تحقیق، از تکنیک‌های مقایسه‌ای نیز استفاده شده است. این تکنیک‌ها برای مقایسه یافته‌های به‌دست‌آمده از مطالعات مختلف و بررسی تفاوت‌ها و شباهت‌های موجود در نتایج پژوهش‌ها به کار رفته است. این مقایسه‌ها به محقق اجازه می‌دهد تا به یک نتیجه‌گیری جامع و دقیق دست یابد و پیشنهادهای کاربردی برای بهبود تدوین برنامه‌های درسی جامع ارائه دهد.

### ادبیات تحقیق

نظریه یادگیری خودراهر به‌عنوان یکی از مفاهیم مهم در آموزش بزرگسالان و یادگیری مادام‌العمر، در دهه ۱۹۷۰ میلادی توسط مالکوم نولز معرفی شد. نولز، که به عنوان یکی از پیشگامان آموزش بزرگسالان شناخته می‌شود، مفهوم یادگیری خودراهر را به‌عنوان یک فرآیند که در آن فراگیران به‌طور مستقل و با استفاده از منابع مختلف به دنبال کسب دانش و مهارت‌ها می‌روند، تعریف

کرد (Knowles, 1975). او این نظریه را بر اساس این باور بنا نهاد که یادگیری بزرگسالان باید به گونه‌ای طراحی شود که فراگیران را به سمت خودراهبری و استقلال در فرآیند یادگیری سوق دهد.

پیش از نولز، مفاهیمی مشابه در نظریات دیگر اندیشمندان آموزشی مطرح شده بود. به عنوان مثال، دیویی (۱۹۳۸) به اهمیت یادگیری تجربی و فعال تأکید داشت و بر این باور بود که یادگیری باید از طریق تجربه مستقیم و درگیری فعال فراگیران با محیط انجام شود. این دیدگاه‌ها در کنار نظریه یادگیری خودراهبر به تدریج در جامعه علمی پذیرفته شد و مورد بررسی قرار گرفت.

در دهه ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰، تحقیقات بیشتری در زمینه یادگیری خودراهبر صورت گرفت و محققانی مانند گاریسون (۱۹۹۷) و مریل (۲۰۰۰) به بررسی بیشتر این نظریه پرداختند. این محققان به اهمیت فراهم آوردن شرایط مناسب برای یادگیری خودراهبر در محیط‌های آموزشی تأکید داشتند و نشان دادند که چگونه می‌توان از این رویکرد برای بهبود کیفیت آموزش استفاده کرد. گاریسون (۱۹۹۷) مدل جامعی از یادگیری خودراهبر ارائه داد که در آن عوامل مختلفی مانند انگیزه، خودتنظیمی و حمایت‌های اجتماعی مورد بررسی قرار گرفت.

یادگیری خودراهبر به‌عنوان یک فرآیند پویا و پیچیده، شامل مجموعه‌ای از مفاهیم و اصول است که همگی به‌منظور تقویت استقلال و خودمختاری فراگیران در یادگیری طراحی شده‌اند. یکی از مفاهیم کلیدی در این نظریه، خودتنظیمی است که به توانایی فرد برای برنامه‌ریزی، نظارت و ارزیابی فرآیند یادگیری خود اشاره دارد (Zimmerman, 2002). خودتنظیمی به فراگیران امکان می‌دهد تا به‌طور مستقل اهداف یادگیری خود را تعیین کنند، منابع مناسب را انتخاب کنند و پیشرفت خود را ارزیابی کنند.

دیگر مفهوم مهم در نظریه یادگیری خودراهبر، انگیزه درونی است که به‌عنوان یکی از عوامل اصلی در خودراهبر بودن یادگیرنده‌ها شناخته می‌شود. تحقیقات نشان داده‌اند که یادگیرندگان خودراهبر معمولاً دارای انگیزه درونی قوی‌تری هستند و این امر باعث می‌شود که به‌طور مستمر و فعالانه در فرآیند یادگیری شرکت کنند (Deci & Ryan, 1985). انگیزه درونی به‌ویژه در محیط‌هایی که یادگیری نیازمند تلاش‌های مداوم و مستقل است، نقش حیاتی ایفا می‌کند.

خودکارآمدی نیز یکی از مفاهیم دیگر مرتبط با یادگیری خودراهبر است. خودکارآمدی به باور فرد در مورد توانایی‌های خود برای انجام وظایف و دستیابی به اهداف اشاره دارد (Bandura, 1997). در زمینه یادگیری خودراهبر، خودکارآمدی به فراگیران کمک می‌کند تا با اعتماد به نفس بیشتری به‌دنبال یادگیری موضوعات جدید بروند و از چالش‌ها و موانع پیش‌روی خود نترسند.

همچنین، مفهوم پشتیبانی اجتماعی در نظریه یادگیری خودراهبر اهمیت زیادی دارد. اگرچه یادگیری خودراهبر به‌طور عمده بر استقلال فردی تأکید دارد، اما حمایت‌های اجتماعی از جمله تعامل با معلمان، همسالان و منابع آموزشی نیز نقش مهمی در موفقیت فراگیران ایفا می‌کند (Garrison, 1997). پشتیبانی اجتماعی می‌تواند به فراگیران کمک کند تا در مواجهه با مشکلات و چالش‌ها احساس تنهایی نکنند و از تجربیات و دانش دیگران بهره‌مند شوند.

پژوهش‌های متعددی در زمینه یادگیری خودراهبر و تأثیر آن بر برنامه‌های درسی انجام شده است. این پژوهش‌ها نشان داده‌اند که استفاده از رویکرد یادگیری خودراهبر می‌تواند به بهبود کیفیت یادگیری و افزایش رضایت فراگیران منجر شود (Guglielmino, 2008). به‌طور مثال، پژوهش‌های انجام شده توسط هوانگ (۲۰۱۳) نشان می‌دهد که یادگیری خودراهبر باعث افزایش انگیزه درونی و عملکرد تحصیلی دانش‌آموزان می‌شود. این پژوهش همچنین به چالش‌های مرتبط با پیاده‌سازی این نظریه در محیط‌های آموزشی مختلف اشاره کرده است.

در یک مطالعه دیگر، محمدزاده و همکاران (۱۳۹۷) به بررسی تأثیر یادگیری خودراهبر بر انگیزه و عملکرد دانشجویان پرداختند. نتایج این مطالعه نشان داد که دانشجویانی که در محیط‌های آموزشی با رویکرد یادگیری خودراهبر شرکت داشتند، عملکرد بهتری در آزمون‌ها و پروژه‌های درسی داشتند. همچنین، این دانشجویان انگیزه بیشتری برای یادگیری و تکمیل وظایف خود نشان دادند.

مطالعه‌ای توسط زارع و همکاران (۱۳۹۸) نیز به بررسی نقش یادگیری خودراهبر در توسعه مهارت‌های تفکر انتقادی دانش‌آموزان پرداخته است. نتایج این مطالعه حاکی از آن است که برنامه‌های درسی مبتنی بر یادگیری خودراهبر می‌توانند به‌طور مؤثری مهارت‌های تفکر انتقادی و حل مسئله را در دانش‌آموزان تقویت کنند. این مطالعه همچنین به اهمیت فراهم آوردن منابع آموزشی مناسب و فرصت‌های یادگیری مستقل برای دانش‌آموزان تأکید دارد.

در پژوهشی دیگر، گلی و همکاران (۱۳۹۹) به بررسی تأثیر یادگیری خودراهبر بر رضایت دانش‌آموزان در دوره‌های آموزش آنلاین پرداختند. این مطالعه نشان داد که یادگیری خودراهبر در محیط‌های آموزش آنلاین می‌تواند به افزایش رضایت دانش‌آموزان و بهبود نتایج تحصیلی آنها منجر شود. همچنین، این پژوهش به چالش‌های مرتبط با مدیریت زمان و خودتنظیمی در محیط‌های آنلاین اشاره کرد.

تحقیقات بین‌المللی نیز به‌طور گسترده‌ای به بررسی تأثیر یادگیری خودراهبر بر برنامه‌های درسی پرداخته‌اند. به‌عنوان مثال، تحقیق انجام شده توسط گونزالس (۲۰۱۰) نشان داد که برنامه‌های درسی مبتنی بر یادگیری خودراهبر می‌توانند به بهبود عملکرد تحصیلی و افزایش تعامل دانش‌آموزان با محتوا منجر شوند. این مطالعه همچنین نشان داد که یادگیری خودراهبر می‌تواند به کاهش اضطراب تحصیلی و افزایش اعتماد به نفس فراگیران کمک کند.

به‌طور کلی، پژوهش‌ها نشان داده‌اند که یادگیری خودراهبر می‌تواند به‌عنوان یک رویکرد مؤثر در تدوین برنامه‌های درسی مورد استفاده قرار گیرد. این رویکرد نه تنها به بهبود عملکرد تحصیلی و افزایش انگیزه فراگیران کمک می‌کند، بلکه می‌تواند مهارت‌های زندگی همچون مدیریت زمان، حل مسئله و تفکر انتقادی را نیز در آنها تقویت کند. با این حال، برای پیاده‌سازی مؤثر این رویکرد در برنامه‌های درسی، نیاز به توجه به چالش‌ها و موانع موجود است که از جمله آنها می‌توان به نیاز به پشتیبانی اجتماعی، فراهم آوردن منابع آموزشی مناسب و توجه به نیازهای فردی فراگیران اشاره کرد.

## بحث

یادگیری خودراهبر به‌عنوان یکی از رویکردهای نوین در آموزش، توانسته است تأثیرات قابل توجهی بر طراحی برنامه‌های درسی داشته باشد. این نظریه بر اساس این ایده شکل گرفته است که یادگیرندگان باید در فرآیند یادگیری خود نقش فعال داشته باشند و به جای دریافت منفعلانه اطلاعات، در تعیین مسیر و محتوای یادگیری خود مشارکت کنند (Knowles, 1975). در طراحی برنامه‌های درسی مبتنی بر یادگیری خودراهبر، اصولی مانند انتخاب‌گری فراگیران، انعطاف‌پذیری برنامه‌ها، و تشویق به خودتنظیمی در یادگیری مورد توجه قرار می‌گیرد. این برنامه‌ها به گونه‌ای طراحی می‌شوند که فراگیران بتوانند با توجه به نیازها و علاقه‌های خود، محتوا و روش‌های یادگیری را انتخاب کرده و به یادگیری معنادار و هدفمند دست یابند (Garrison, 1997).

یکی از تأثیرات کلیدی این نظریه بر طراحی برنامه‌های درسی، تأکید بر انعطاف‌پذیری است. در برنامه‌های درسی سنتی، محتوای آموزشی و روش‌های تدریس اغلب از پیش تعیین شده و تغییر ناپذیر هستند. اما در رویکرد یادگیری خودراهبر، این برنامه‌ها به گونه‌ای طراحی می‌شوند که امکان تغییر و تطبیق با نیازها و شرایط متفاوت فراگیران را فراهم کنند (Zimmerman, 2002). این انعطاف‌پذیری می‌تواند به افزایش رضایت فراگیران و بهبود نتایج یادگیری منجر شود.

همچنین، برنامه‌های درسی مبتنی بر یادگیری خودراهبر به دانش‌آموزان این امکان را می‌دهد که با استفاده از ابزارها و منابع متنوع، به یادگیری عمیق‌تری دست یابند. در این رویکرد، به جای انتقال صرف اطلاعات، فراگیران تشویق می‌شوند تا با تحقیق و کاوش مستقل، دانش خود را بسازند و از طریق تجربه و آزمون و خطا، مهارت‌های جدیدی را فراگیرند (Merriam, Caffarella, & Baumgartner, 2007). این امر به بهبود تفکر انتقادی و توانمندی‌های یادگیری مادام‌العمر کمک می‌کند.

در برنامه‌های درسی مبتنی بر یادگیری خودراهبر، نقش معلمان به‌طور قابل توجهی تغییر می‌کند. در حالی که در رویکردهای سنتی، معلمان عمدتاً به عنوان انتقال‌دهندگان دانش و اطلاعات عمل می‌کنند، در رویکرد خودراهبر، آنها به عنوان راهنمایان و تسهیل‌گران فرآیند یادگیری شناخته می‌شوند (Alavi & McCormick, 2004). معلمان در این نوع برنامه‌ها وظیفه دارند تا محیطی را فراهم کنند که فراگیران بتوانند به‌طور مستقل به یادگیری بپردازند و از منابع مختلف برای رسیدن به اهداف خود استفاده کنند.

یکی از مهم‌ترین تغییرات در نقش معلمان، توجه به ایجاد انگیزه در فراگیران است. در یادگیری خودراهبر، معلمان باید فراگیران را تشویق کنند تا خودشان مسیر یادگیری را انتخاب کنند و به دنبال دستیابی به اهداف خود باشند (Deci & Ryan, 1985). این کار نیازمند توانایی معلمان در ارائه بازخوردهای سازنده و حمایت از تلاش‌های فراگیران برای یادگیری مستقل است. همچنین، معلمان باید به‌طور مستمر در حال توسعه و بهبود مهارت‌های خود در زمینه تسهیل یادگیری خودراهبر باشند و با استفاده از روش‌های نوین تدریس، انگیزه و علاقه فراگیران را افزایش دهند (Bandura, 1997).

نقش دیگر معلمان در این برنامه‌ها، کمک به فراگیران در توسعه مهارت‌های خودتنظیمی است. معلمان باید به فراگیران کمک کنند تا توانایی‌های خود را در زمینه برنامه‌ریزی، مدیریت زمان و ارزیابی پیشرفت تقویت کنند (Guglielmino, 2008). این مهارت‌ها برای موفقیت در یادگیری خودراهبر ضروری هستند و می‌توانند به بهبود عملکرد تحصیلی و افزایش اعتماد به نفس فراگیران منجر شوند.

تأثیرات یادگیری خودراهبر بر دانش‌آموزان و فرآیند یادگیری آنها بسیار چشمگیر است. این رویکرد می‌تواند به افزایش انگیزه درونی دانش‌آموزان کمک کند. انگیزه درونی که به‌عنوان یکی از مهم‌ترین عوامل موفقیت در یادگیری شناخته می‌شود، زمانی افزایش می‌یابد که دانش‌آموزان احساس کنند کنترل بیشتری بر فرآیند یادگیری خود دارند و می‌توانند بر اساس علاقه‌ها و نیازهای خود، مسیر یادگیری را تعیین کنند (Deci & Ryan, 1985).

یادگیری خودراهبر همچنین می‌تواند به بهبود عملکرد تحصیلی دانش‌آموزان منجر شود. پژوهش‌های انجام شده نشان می‌دهد که دانش‌آموزانی که در محیط‌های آموزشی با رویکرد خودراهبر شرکت می‌کنند، معمولاً عملکرد بهتری در آزمون‌ها و پروژه‌های درسی دارند (Zimmerman, 2002). این امر به دلیل افزایش خودتنظیمی و توانایی دانش‌آموزان در مدیریت یادگیری خود است. همچنین، دانش‌آموزان در این رویکرد توانایی بیشتری در حل مسائل پیچیده و برخورد با چالش‌های جدید از خود نشان می‌دهند. یکی دیگر از تأثیرات مهم یادگیری خودراهبر، افزایش خودکارآمدی دانش‌آموزان است. خودکارآمدی به توانایی دانش‌آموزان در انجام وظایف و دستیابی به اهداف خود اشاره دارد و پژوهش‌ها نشان می‌دهد که یادگیری خودراهبر می‌تواند به‌طور قابل توجهی خودکارآمدی را افزایش دهد (Bandura, 1997). این امر به دانش‌آموزان کمک می‌کند تا با اعتماد به نفس بیشتری به دنبال یادگیری موضوعات جدید بروند و از چالش‌ها و موانع پیش‌روی خود نترسند.

در حالی که یادگیری خودراهبر مزایای بسیاری دارد، پیاده‌سازی آن در برنامه‌های درسی با چالش‌هایی نیز همراه است. یکی از چالش‌های اصلی، نیاز به تغییر در فرهنگ آموزشی است. در بسیاری از سیستم‌های آموزشی، رویکردهای سنتی که در آنها معلمان نقش اصلی را در هدایت فرآیند یادگیری ایفا می‌کنند، هنوز غالب هستند (Cohen, 2014). تغییر این فرهنگ و پذیرش رویکردهای نوین مانند یادگیری خودراهبر نیازمند زمان، تلاش و حمایت گسترده از سوی معلمان، مدیران و سیاست‌گذاران آموزشی است. چالش دیگر، نیاز به توسعه منابع آموزشی مناسب برای یادگیری خودراهبر است. برنامه‌های درسی مبتنی بر این رویکرد نیازمند منابع متنوع و منعطف هستند که بتوانند به نیازهای مختلف فراگیران پاسخ دهند (Garrison, 1997). این منابع باید به‌گونه‌ای طراحی شوند که فراگیران بتوانند به‌طور مستقل از آنها استفاده کنند و مسیر یادگیری خود را تعیین کنند.

با این حال، پیاده‌سازی یادگیری خودراهبر فرصت‌های بسیاری را نیز به همراه دارد. یکی از این فرصت‌ها، افزایش مشارکت فعال فراگیران در فرآیند یادگیری است. در این رویکرد، دانش‌آموزان به جای دریافت منفعلانه اطلاعات، به‌طور فعال در فرآیند یادگیری

شرکت می‌کنند و از طریق تجربه و آزمون و خطا، مهارت‌ها و دانش خود را توسعه می‌دهند (Merriam, Caffarella, & Baumgartner, 2007). این امر می‌تواند به افزایش انگیزه و بهبود نتایج یادگیری منجر شود.

همچنین، یادگیری خودراهبر می‌تواند به توسعه مهارت‌های حیاتی مانند مدیریت زمان، حل مسئله و تفکر انتقادی کمک کند. این مهارت‌ها نه تنها برای موفقیت تحصیلی، بلکه برای زندگی روزمره نیز ضروری هستند و می‌توانند به فراگیران کمک کنند تا به‌طور مؤثری با چالش‌های مختلف زندگی مواجه شوند.

در نهایت، یادگیری خودراهبر می‌تواند به بهبود کیفیت آموزش و افزایش رضایت فراگیران منجر شود. با توجه به چالش‌ها و فرصت‌های مذکور، نیاز به برنامه‌ریزی دقیق و فراهم آوردن شرایط مناسب برای پیاده‌سازی این رویکرد در برنامه‌های درسی وجود دارد. این امر می‌تواند به بهبود کیفیت آموزش و پرورش و آماده‌سازی بهتر دانش‌آموزان برای مواجهه با چالش‌های قرن بیست و یکم کمک کند.

### نتیجه‌گیری

نتایج بررسی‌ها نشان داد که نظریه یادگیری خودراهبر به‌طور قابل توجهی بر طراحی و اجرای برنامه‌های درسی جامع تأثیرگذار است. این نظریه با تأکید بر خودتنظیمی، انگیزه درونی، و استقلال فراگیران، امکان یادگیری عمیق و معنادار را فراهم می‌کند. بررسی‌های انجام شده نشان می‌دهد که برنامه‌های درسی مبتنی بر یادگیری خودراهبر می‌توانند به افزایش انگیزه، بهبود عملکرد تحصیلی، و تقویت مهارت‌های تفکر انتقادی و حل مسئله در فراگیران منجر شوند (Guglielmino, 2008). همچنین، این برنامه‌ها با فراهم کردن فضای بیشتری برای مشارکت فعال دانش‌آموزان در فرآیند یادگیری، به افزایش رضایت آنها از محیط آموزشی کمک می‌کنند (Zimmerman, 2002).

تحلیل نتایج به دست آمده نشان می‌دهد که یادگیری خودراهبر نه تنها به بهبود عملکرد تحصیلی دانش‌آموزان کمک می‌کند، بلکه به توسعه مهارت‌های حیاتی زندگی نیز منجر می‌شود. دانش‌آموزانی که در برنامه‌های درسی مبتنی بر این نظریه شرکت می‌کنند، توانایی بیشتری در مدیریت زمان، برنامه‌ریزی و خودارزیابی دارند (Bandura, 1997). این امر به افزایش خودکارآمدی و اعتماد به نفس آنها در مواجهه با چالش‌های آموزشی و غیرآموزشی کمک می‌کند. علاوه بر این، برنامه‌های درسی مبتنی بر یادگیری خودراهبر به دلیل انعطاف‌پذیری بالا، امکان تطبیق با نیازها و شرایط متفاوت فراگیران را فراهم می‌کنند (Garrison, 1997).

با این حال، پیاده‌سازی این نظریه در برنامه‌های درسی نیازمند تغییرات اساسی در فرهنگ آموزشی و روش‌های تدریس است. معلمان باید از نقش سنتی خود به‌عنوان انتقال‌دهندگان دانش فاصله بگیرند و به‌عنوان راهنمایان و تسهیل‌گران یادگیری عمل کنند. این تغییر نیازمند آموزش و توسعه حرفه‌ای معلمان است تا بتوانند به‌طور مؤثری از این رویکرد استفاده کنند (Cohen, 2014).

مقایسه نتایج این مقاله با پژوهش‌های مشابه نشان می‌دهد که یافته‌های به دست آمده با نتایج تحقیقات دیگر همخوانی دارد. به‌عنوان مثال، مطالعه انجام شده توسط محمدزاده و همکاران (۱۳۹۷) نیز نشان داد که یادگیری خودراهبر به‌طور قابل توجهی به



افزایش انگیزه و بهبود عملکرد تحصیلی دانش‌آموزان کمک می‌کند. همچنین، پژوهش‌های بین‌المللی نیز بر تأثیر مثبت این رویکرد بر توسعه مهارت‌های تفکر انتقادی و حل مسئله تأکید دارند (Deci & Ryan, 1985). با این حال، برخی از مطالعات به چالش‌هایی مانند نیاز به منابع آموزشی متنوع و ضرورت تغییر فرهنگ آموزشی اشاره کرده‌اند که در این مقاله نیز مورد بررسی قرار گرفته است. با توجه به یافته‌های این پژوهش، می‌توان چند پیشنهاد کاربردی برای تدوین برنامه‌های درسی مبتنی بر نظریه یادگیری خودراهبر ارائه داد. اولاً، برنامه‌های درسی باید به گونه‌ای طراحی شوند که به دانش‌آموزان اجازه دهند به‌طور مستقل مسیر یادگیری خود را تعیین کنند و از منابع آموزشی متنوع استفاده کنند (Garrison, 1997). این برنامه‌ها باید انعطاف‌پذیری کافی برای تطبیق با نیازهای مختلف فراگیران داشته باشند و فضایی برای تجربه و آزمون و خطا فراهم کنند. همچنین، معلمان باید به‌عنوان راهنمایان یادگیری عمل کنند و دانش‌آموزان را در فرآیند خودتنظیمی و ارزیابی پیشرفت خود حمایت کنند (Zimmerman, 2002). در نهایت، باید تلاش شود تا فرهنگ آموزشی تغییر کند و از رویکردهای سنتی تدریس فاصله گرفته شود. این امر نیازمند آموزش و توسعه حرفه‌ای معلمان و فراهم کردن منابع و ابزارهای آموزشی مناسب است (Cohen, 2014). پژوهش‌های آینده می‌توانند به بررسی دقیق‌تر تأثیر یادگیری خودراهبر در محیط‌های آموزشی مختلف بپردازند. به‌عنوان مثال، تحقیقات بیشتری در مورد تأثیر این رویکرد در محیط‌های آموزش آنلاین و تأثیر آن بر رضایت و عملکرد دانش‌آموزان می‌تواند انجام شود (Guglielmino, 2008). همچنین، بررسی چالش‌ها و فرصت‌های مرتبط با پیاده‌سازی یادگیری خودراهبر در سیستم‌های آموزشی مختلف و ارائه راهکارهای عملی برای غلبه بر این چالش‌ها، می‌تواند موضوع پژوهش‌های آینده باشد. پیشنهاد می‌شود که پژوهش‌های آینده به بررسی تأثیرات یادگیری خودراهبر بر گروه‌های مختلف سنی و تحصیلی بپردازند. همچنین، تأثیرات طولانی‌مدت این رویکرد بر یادگیری مادام‌العمر و توسعه مهارت‌های زندگی نیز می‌تواند موضوع پژوهش‌های مفیدی باشد.

## منابع

- زارع، ع.، کریمی، ن.، و جعفری، س. (۱۳۹۸). نقش یادگیری خودراهبر در توسعه مهارت‌های تفکر انتقادی. فصلنامه مطالعات آموزشی، ۱۱(۳)، ۴۵-۶۴.
- کریمی، م. (۱۳۹۸). نقش یادگیری خودراهبر در آموزش‌های نوین. فصلنامه مطالعات تربیتی، ۱۲(۴)، ۴۵-۶۲.
- گلی، ح.، علیزاده، م.، و رجیبی، ک. (۱۳۹۹). تأثیر یادگیری خودراهبر بر رضایت دانش‌آموزان در دوره‌های آموزش آنلاین. نشریه فناوری آموزشی، ۱۲(۱)، ۷۵-۹۲.
- محمدزاده، ح.، رستمی، ف.، و حسینی، م. (۱۳۹۷). بررسی تأثیر یادگیری خودراهبر بر انگیزه و عملکرد دانشجویان. پژوهش‌های تربیتی، ۱۰(۲)، ۱۵-۳۴.

Alavi, M., & McCormick, J. (2004). Theoretical and practical aspects of self-directed learning. *Journal of Educational Psychology*, 96(4), 671-681.

Bandura, A. (1997). *Self-efficacy: The exercise of control*. W.H. Freeman and Company.

Caffarella, R. S., & Barnett, B. G. (1994). Characteristics of self-directed learning in individuals. *Adult Education Quarterly*, 44(2), 90-99.

Cohen, L., Manion, L., & Morrison, K. (2014). *Research methods in education* (7th ed.). Routledge.

Deci, E. L., & Ryan, R. M. (1985). *Intrinsic motivation and self-determination in human behavior*. Plenum.

Garrison, D. R. (1997). Self-directed learning: Toward a comprehensive model. *Adult Education Quarterly*, 48(1), 18-33.

Guglielmino, L. M. (2008). Self-directed learning readiness scale: An updated review. *International Journal of Self-Directed Learning*, 5(1), 1-12.

Huang, C. (2013). Learning in a self-directed environment: Outcomes and challenges. *Educational Research Review*, 9, 1-10.

Knowles, M. S. (1975). *Self-directed learning: A guide for learners and teachers*. Association Press.

Merriam, S. B., Caffarella, R. S., & Baumgartner, L. M. (2007). *Learning in adulthood: A comprehensive guide* (3rd ed.). Jossey-Bass.

Zimmerman, B. J. (2002). Becoming a self-regulated learner: An overview. *Theory into Practice*, 41(2), 64-70.

# A Review of the Impact of Self-Directed Learning Theory on the Development of Comprehensive Curricula

1. Neda Rezaei: Department of Educational Management, Rasht Branch, Islamic Azad University, Rasht, Iran

2. Yaser Mahmoudi\*: Department of Educational Management, Rasht Branch, Islamic Azad University, Rasht, Iran

## Abstract

This article reviews the impact of Self-Directed Learning Theory on the development of comprehensive curricula. Using a descriptive analysis method, the history and key concepts of Self-Directed Learning Theory were first examined. The study then analyzed the effects of this theory on curriculum design, the role of teachers, and the learning process of students. The findings indicate that curricula based on self-directed learning can enhance motivation, improve academic performance, and develop critical thinking and problem-solving skills. Additionally, teachers in these programs should act as facilitators and guides. The article also discusses the challenges and opportunities associated with implementing this theory in educational settings. Finally, suggestions for curriculum development and future research are provided.

**Keywords:** Self-Directed Learning, Comprehensive Curricula, Intrinsic Motivation, Self-Regulation, Critical Thinking

---